



# International Journal of Advanced Academic Studies

E-ISSN: 2706-8927

P-ISSN: 2706-8919

[www.allstudyjournal.com](http://www.allstudyjournal.com)

IJAAS 2020; 2(3): 121-126

Received: 15-05-2020

Accepted: 17-06-2020

## نگرشی برپهلوهای شعر حافظ

پوهنیار نجیب الله قربانی

DOI: <https://doi.org/10.33545/27068919.2020.v2.i3b.137>

پوهنیار نجیب الله قربانی  
عضوی کادری علمی دانشکدهی تعلیم و  
تربیه-پوهنتون تخار

### چکیده

در شماری هزاران شاعر که نزدیک به چهارده قرن زیسته اند و به زبان و حال و احوال مردم این سرزمین فرهنگی و تاریخی شعر سروده اند و آثاری از آن‌ها تا امروز به دست ما رسیده، از فردوسی و مولوی که بگذریم حافظ از ممتازترین چهره‌ها می‌باشد. حافظ شخصیت فرهیخته، سترگ و قابل ستایش در حوزه ادبیات عرفان رندانه و غزل‌سرایان معروف سده‌ی هشتم هجری است. آنچه در باره زایش و رویش مشرف شعرهای وی، در زیست‌نامه‌ها آمده، از افسانه و خیال پردازی‌ها خالی نیست. به همین سبب تاریخ زایش و چگونگی زندگی و اشعار وی در غبار تیره‌گی و تردید قرار دارد. حافظ و شعر او چون آیینی‌بی تمام نمایست که هرکس در آن می‌نگرد و سپس از آنکه حافظ را ببیند، خود را می‌بیند، این جذابیت که یکی از ویژگی‌های شعر وی است، سبب شده که قرن‌ها همه را به سوی خود بکشد و در عین حال باعث رویکرد عمومی به دیوان او گشته و در تمام خانه‌های حوزه‌ی زبان پارسی‌دري، صرف نظر از مذهب، سواد و حتا زبان در کنار کتاب آسمانی (قرآن کریم) دیوان حافظ جای دارد.

واژه‌های کلیدی: حافظ، رند، غزل، اندیشه، زبان و شعر

### مقدمه

در میان انبوه شاعران پارسی‌گوی، به یقین نمی‌توان سرایشگری چون حافظ یافت که در سروده‌هایش پذیرفته‌ی دل گروه بی شماری از پارسی زبانان و صاحب دلان جهان قرار گرفته باشد و عارف و عامی گاه و بی گاه جمال چهار گوشه‌ی دیوان او را توفان‌گاه دیدگان خود ساخته باشد. به راستی این همه قبول و لطف سخن از کجاست؟ به نظری برخی از زیبایی‌شناسان مستلزم عظمت توسل به معیارهای بیرون از زیبایی‌شناسی است. اگر چنین تقوای را از آثار بزرگ ادبی داشته باشیم، باید شاعران چون: انوری، خاقانی، صایب و ده‌ها شاعری دیگری کالبد شعر خود را سرشار از آگاهی و معارف دیدگاه‌های فلسفی روزگار خویش ساخته اند، بر حافظ ترجیح دهیم، حال آنکه نه عام مردم و خاص اهل تحقیق و نظر چنین باوری را خواهد پذیرفت. از یک نگاه حافظ بر مراتب بهتر از دیگران توانسته است، در بازسازی باورهای علاقه‌مندان اشعارش نسبت به آنچه و آنکه می‌بیند، توفیق یافته، آنان را به آگاهی انتقادی از علایم و انتظارات مرسوم خود برساند. حافظ باورهای مخاطبانش را نسبت به شیخ، صوفی، محتسب، پیرمغان، رندی، پیر می فروش، هدف و انگیزه‌ی آفرینش و سرنوشت، دست اندازی قرار داده مجموعه علایم جدید و پایداری برای ادراک و واکنش هوشیارانه در برابر جهان در اختیار آنان می‌گذارد. البته اندیشه‌ی مضمون‌های حافظ پیچیده و دور از فهم و دارای ابهام است و از مولانا جلال الدین، سعدی، سلمان ساوجی، خواجه کرمانی و فردوسی توسی و دیگران الهام گرفته و از اندیشه‌های معنوی، عرفانی و سیاسی آن‌ها استفاده کرده به ویژه اندیشه‌های سیاسی فردوسی که چگونه در برابر بی عدالتی و نابرابری‌ها مبارزه کرده در وی نفوذ داشته است.

### Corresponding Author:

پوهنیار نجیب الله قربانی  
عضوی کادری علمی دانشکدهی تعلیم و  
تربیه-پوهنتون تخار

حافظ در یک کلام با ملا ومفتی، محتسب و ریاکار که از آدرس اسلام، قرآن را به حیث ابزار جهت رسیدن به اهداف نامقدس شان، وسیله قرارداده اند، سخت حساسیت داشته و شجاعانه مبارزه نموده است.

### نگاهی کوتاه بر زنده‌گی حافظ

خواجه شمس الدین محمد ملقب به لسان الغیب، یکی از بزرگترین شاعران نغزگوی فارسی و از گویندگان بزرگ جهان است که در شعرهای خود حافظ، تخلص نموده است. در اکثر مأخذها نام پدرش را بهاء الدین نوشته اند. سال دقیق ولادت او بین مورخین و حافظ شناسان اختلاف نظر وجود دارد. دکتر ذبیح الله صفا ولادت او را در سال 727 و دکتر قاسم غنی آن را در 717 می دانند. برخی دیگری از محققین همانند علامه دهخدا بر اساس قطعه ای از حافظ ولادت او را قبل از این سال ها تخمین می زنند (لغتنامه دهخدا، مدخل حافظ). آنچه مسلم است ولادت او در اوایل قرن هشتم هجری قمری و بعد از سال 710 واقع شده و به گمان غالب بین 720 تا 729 روی داده است.

سال وفات او به نظر اغلب مورخین و ادیبان 792 هجری قمری است. (از جمله در کتاب مجمل فصیحی نوشته فصیح خوافی (متولد 777 ه.ق) که معاصر حافظ بوده و همچنین نفحات الانس تألیف جامی (متولد 817 ه.ق) صراحتاً این تاریخ به عنوان سال وفات خواجه قید شده است). مولد او شیراز بوده و در همان شهر نیز وفات نموده است.

محمد گلندام، نخستین دیوان جامع حافظ و دوست و همدرس او نان و عنوان های او را چنین یاد کرده است: مولانا الاعظم، المرحوم الشهدید، مفخرالعلماء استادالتحایر الادباء، شمس الملّه والدین، محمد حافظ شیرازی، لسان الغیب و رند فرزانه شیراز بیان کرده است. تذکره نویسان نوشته اند که نیاکان او اهل کوه پایه های اصفهان بوده اند، در روزگار حکومت اتابکان سلغری از آنجا به شیراز آمدند و در این شهر متوطن و نیز چنین نوشته اند که پدرش «بهاءالدین محمد» بازرگانی می کرد و مادرش از اهل کازرون بود و خانه ایشان در دروازه کازرون شیراز واقع بود (11 : 981).

### جایگاه رند در اشعار حافظ

قبل از این که به اصل موضوع داخل شوم، می‌خواهم به خاطر توضیح هر چه بیشتر ریشه و معنای واژه‌ی رند بحث نموده و بعد در باره‌ی رندی حافظ با آرایه‌ی مثال‌های شعری بحث نمایم.

#### الف) ریشه‌ی واژه‌ی رند

رند را می‌توان واژه‌ی اوستایی «رتو» دانست معنی واژه‌ی «رتو» در زبان اوستایی چنین است: رتو، کس راست، رد، سرور، رهبر، سر، پیشوا، پیشوای مینوی (12: 59).

#### ب) معنای واژه‌ی رند

رند در لغت به معنای زیرک و تیزهوش، به ویژه: الف) در پنهان کردن استعدادها و توانایی‌ها، اندیشه‌ها یا نیت‌های خویش. ب) در برهه گیری از موقعیت‌ها، فرصت‌ها و اشخاص به سود خویش. (6: 516).

رند در لغت به معنای مردم محیل، زیرک، غدار، حيله باز، اوباش، ارادل نای و ... است که جمع آن رنود می‌شود؛ اما

همین رند در دیوان حافظ مقام والای دارد، چنان که زرین کوب در کوچی رندان می‌نویسد «رند کیست؟ آن که به هیچ چیز سر فرو نمی‌آورد و از هیچ چیز نمی‌ترسد و زیر این چرخ کبود، از هر چه رند تعلق پذیرد آزاد است. نه خود را می‌بیند و نه به رد و قبول غیر نظر دارد» (5 : 41).

رندی حافظ رندی عیاران نیست؛ رندی یک عارف آزاد اندیش است، رندی فکر است که شک فیلسوف و حیرت عارف او را نسبت به هر قیدی عاصی کرده است، نه قید خانقاه و صوفی را می‌پذیرد و نه قید فقیه و مدرسه را.

### رندی حافظ

تقی پدر نامداران در مقاله‌ی «گمشده‌ی لب دریا نامه‌ی شهیدی» در صفحه 201 می‌گوید که «چهره محبوب دیگری که آن هم تصویری "من" که آن رند است». رند نقطه‌ی مقابل صوفی و زاهد و زاهد، مفتی و محتسب است که در کنار پیرمغان به کار رفته است. اگر پیر چهره حکیمانه را می‌نمایاند رند چهره عاصی و شیدا و شیفتگی را نشان می‌دهد.

خواجه شخصیت است که باسخنان نیش دار کنایه‌ی خود و با زبان بسیار شیوا و روان، ظالمان و حاکمان و صوفیان ریاکار، زاهدان عوام فریب که همیشه تظاهر می‌نمایند و جلوه در محراب و منبر می‌کنند آن‌ها را لگدمال کرده و با زبان بسیار تند ملامت و برخلاف چنین اشخاص ایستادگی کرده مبارزه می‌نماید. بیشتر هدف او مبارزه در برابر نابرابری و بی عدالتی اجتماع، ناهنجاری زمانه و کج اندیشی‌ها است. به گونه‌ی مثال که می‌گوید: «یوسف گمگشته باز آید به کنعان غم مخور» تنها یک غزل نیست؛ بلکه مبارزه با دور اندیشی بوده با ظالمان و بی دادگران در می‌افتد.

ویژگی رندی حافظ، کمال بی زوال اوست. آنان که حافظ را صوفی عاشق ناسوتی یا حکیم خوش باش یا فیلسوف می‌شناسند، بدانند که ستون اندیشه و فکر این شاعر بزرگ، رندی عارفانه و جوان مردانه او پرسش‌های عمیقی است که گاه در این مورد مطرح می‌کند.

مفهوم رندی در دیوان حافظ بیش از دیوان هر شاعر عارف دیگری به کار رفته است و حافظ در گفتمان انسان شناسی و عارفانه‌ی خویش از این واژه به کثرت استفاده کرده است به این دلیل، رندی در مرکز توجه او و مواج اندیشه‌ی اوست. رند در حقیقت در برابری زاهدی قرار دارد که تمام هنجاری‌ها و موازین شرعی و عرفی جامعه را رعایت می‌کند. فلسفه پیدایش رند، در اصل همان منطق پیدایش انسان عارف است. این طریق شریف نتیجه‌ی همان جام مستی آفرینی است که انسان از دست ساقی ازل نوشیده و آن همه امکانات قدسی و لاهوتی را از دست داده و با هویت یک انسان آزاده و عاشق و مست راه زمین را در پیش گرفته است (1 : 292).

حافظ رندی، هوشیاری، عیاری، شهامت، جوانمردی و عشق را چنان کنار هم می‌چیند که این ارزش‌ها را موازی وحتا همسو خود در زاهدان می‌بیند، از آن روست که آنان با نمایش زهد و پارسایی و وعظ، کشتن نمایی نفس ضد ذلت زندگی برگذار می‌کنند، که خود بنا بر طمع بشری به آن پای بند نیستند و چون به خلوت می‌روند کاری دیگری می‌کند به همین دلیل مجلس وعظ ایشان جز دامی برای شکاری عوام نیست (1 : 297).

چنین است که حافظ رند، خراباتی، ملامتی، شجاع، ژرف اندیش بی‌بدیل ضد زهد و پارسایی کاذب از آمیختن با گناهان انسان زمینی حذر ندارد و این رند چون اسرافیل و بزرگ

چیزی تعریف نا پذیر، چیزی نا گفتنی در خود دارد ارزش از آن دست که درکشش جادویی اثر هنری خود را نمایان می‌کند و بحث نمی‌پذیرد (1 : ۲۹۹).

### حافظ در مورد رندی خود می‌گوید:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت  
که گناه دیگران بر تو نخواهند نوشت  
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش  
هرکس آن درود عاقبت کار که کشت  
همه کس طالب یارند چه هشیار چه مست  
همه جا خانه‌ی عشق است چه مسجد چه کنشت  
سر تسلیم من و خشت در میکده‌ها  
مدعی گر نکنند فهم سخن گو سرو خشت  
نا امیدم مکن از سابقه لطف ازل  
تو چه دانی پس پرده که خوب است و که زشت  
نه من از پرده‌ی تقوا به در افتادم و بس  
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت  
حافظ روزی اجل گر به کف آری جامی  
یکسر از کوی خرابات بر نندت به بهشت (9 : ۸۵)

عده‌ی حافظ را از ملامتیه شمرده اند و می‌دانند که ملامتیه فرقه‌ی هستند که مسایل خودشان را خود بیان نمی‌کنند و روش ایشان این است که مسایل را از خود ظاهر می‌کنند که مورد قبول مردم نیست و به همین جهت مورد ملامت دیگران قرار می‌گیرد؛ البته نظریه ملامتی بودن حافظ تقریباً متاخر است و بعد از صوفیه قوت گرفته است. حافظ چه از ملامتیه باشد و چه نه باشد از مرشدش خودش در طریقت اسم نه برده و هیچگاهی لازم نمی‌بیند که از آن نام ببرد (11 : ۱۵۵).

بنابر این برای دانستن فرقه‌ی ملامتیه فقط چهار اصول مکتب آن را به طوری نمونه می‌آوریم:

1. اصرار داشته اند که در سبک زندگانی و رفتار روش اجتماعی بر خلاف عامه باشد.
  2. می‌کوشیدند وضعی داشته باشند که مورد نفرت و تحقیر نا خوشنودی و اجتناب مردم واقع گردند.
  3. اگر در باطن تابع شرعی بودن می‌خواستند مردم آن را تارک شرع پندارند.
  4. سعی می‌کردند مردم را علیه خود تحریک کنند تا حس لابلایگری برای مردم ثابت شوند.
- ملامتی حافظ این است که حافظ با ریایی دیگران و متصوفه سر جنگ دارد. ملامتی حافظ قصد ستیزه و عناد با دیگران و دهن کجی نسبت به آنان ندارد؛ بلکه مهذب نقش خویشتن است، ولی حافظ قصد استهزاء، عناد و دهن کجی دارد (10 : 120).
- در یک سخن حافظ معمای است که برای گشایش پیچیدگی‌های ژرف، تجارب دقیق و اندیشه و افکار والای او به بالندگی و کمال فکری بیشتر نیاز دارد تا در عمق محتوای غزل هایش داخل گردد.

### سرچشمه‌های زبان حافظ

بحث که تا این حال در رابطه به حافظ صورت گرفت برای فهم شعر حافظ اول باید در پی فهم معنی ساده و مضمون شاعرانه و سخن او باشیم، در این‌جا دشوار است که زبان حافظ ششصدسال قبل از امروز است کم و بیش با زبان امروزی فرق

دارد. به طوری که اگر کسی هر قدر ذوق دانش و قدرت تحقیق داشته باشد و بارها غزل‌های او را بخواند؛ اما به زبان حافظ آشنا نباشد، در فهم بسیاری از تعبیرات و ابیات دچار مشکل می‌گردد ممکن است که حافظ شش قرن پیش از امروز شعر خود را به زبان فصیح و ساده و همه کس فهم شهر و دیار خود سروده باشد؛ اما زبان همیشه در حال تغییر و تحول است و نظر به شرایط زندگی انسان‌ها و بنابر اقتضای جامعه در حالت تغییر می‌باشد.

برای درک و هنر و اندیشه‌ی حافظ، از شناخت زبان او و زبان عصر او ناگزیریم حرف کسانی مثل مرحوم دشتی که می‌گوید “کهنه‌گی و قدامت سخن شاعر در طی قرون تراش خورده و صیقل یافته دلنشین‌تر شده؛ چون ذوق مردم امروز همین را می‌پسندد پس همین را باید در شعر حافظ بشناسیم” در شعر حافظ اگر به تغییری می‌رسیم که معنایی را درک نمی‌کنیم، یا به ذوق امروز ما سازگار نیست باید با جستجو و یافتن شواهد و نظایر آن، اشکال را بر طرف کنیم آن وقت است که حجاب از چهره فکر و مضمون شاعر به کنار خواهد رفت و لطف و زیبایی اندیشه و بیان شاعر جلوگر خواهد شد.

گفتیم حافظ شعر خود را به زبان همه کس فهم مردم عصر و دیار خود سروده است و بی تردید مردم درس خوانده و دانشمندان همان عصرش هم اشعار او را بدون مراجعه به کتب لغت درک می‌کردند و از زیبایی‌های آن لذت می‌بردند. خواجه از الفاظ زبان محاوره استفاده می‌کرد که تعداد از آن‌ها هنوز زنده و بر سر زبان‌هاست. مثلاً: جان من و جان شما، قربان شما، دور از رخ تو، به پیری برسی، نوشت باد و...

برخی تعبیرات و ترکیبات نادر حافظ مثل: گلگشت، موج خیز حادثه و... یا این که بعضی اصطلاحات رایج دیوان که جز زبان محاوره شان بود امروز با تحول ادب و رسوم منسوخ شده؛ از قبیل: الله معک، عفاک الله، لوحش الله، قتال وضع، پرغو، ایاغ و غیره کلمات بودند که حافظ در اشعارش بنا بر مقتضای جامعه سروده است (4 : ۹۷).

شعر حافظ مجرد و تنها از مجموعه‌ی زبان و ادب فرهنگ ایرانی نیست و تک درختی نیست که باد شدید آنرا به تصادف در گوشه‌ی بیابان انداخته باشد؛ اما دریای بیکران است که هر قطره‌ی آن از ابری چکیده و از هم پیوستن صدها جویبار خرد پدید آمده است. شعر او کاخ دل‌ویزی است که هر خشت آن یادگاری از گذشته‌ی زبان و ادب ایرانی است. هر لفظ و هر مضمون در سخن او با مجموع زبان و ادب فارسی و فرهنگ ایرانی معمول در عصر او پیوند دارد، البته بیشتر آثار فکری و فرهنگی که حافظ پروریده و ساخته امروز به تاراج رفته در میان ما نبوده است اگر بخواهیم آثار فکری هر شاعر و یا تذکره نویسان را تحت بررسی و مطالعه قرار دهیم از آثار باقی مانده او می‌توانیم در یابیم.

### دریای اندیشه و مضمون

ورق گردانی‌های لیل و نهار و تحولات سریع زمانه دوره‌ی شاعری حافظ را یکی از پر حادثه ترین ایام تاریخ ادب فارسی‌دری گردانیده است و پیوند شعر او با حوادث روز تنوع شگرفی به مضامین و موضوعات شعر او بخشیده است.

با آشنایی از فرهنگ خراسانی انتخاب کرده است؛ چون که حافظ بیشتر افکار سیاسی خود را به کار می‌برد و از ظلم حاکمان وقت سخن میراند. آن‌چنان تاثیر شهنامه و غرق اندیشه‌های خراسان کهن بوده، که هر وقت به ماه نو در آسمان

می‌نگرد بی اختیار ماه نو را رمز افسر " سیامک" و طرف کلاه " زو" می‌بیند و می‌گوید:

ساقی بیار باده که رمزی بگویمت  
از سر اختران کهن سیر و ماه نو  
شکل هلال هر سرمه دهد نشان  
از افسر سیامک و طرف کلاه زو

خواجه از برای مظالم حاکم وقت، داستان سیاوش و مظلومیت او را به یاد می‌آورد " خون سیاوش" را مایه‌ی شرم ظالمان می‌شمارد. داستان بیژن و منیژه نقش ضمیر اوست. آن‌جا که دست ظلم دراز است و او خود را مثل بیژن در چاه افراسیاب حس می‌کند و چشم به راه تهمتن دارد.

شاه ترکان چو پسندید و به چاه هم انداخت  
دست گیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم (4 : 192)

حافظ وقتی که سینه را مالامال از درد و الم می‌بیند و تصویری از پریشانی روزگار خود می‌کشد، برای نجات مردم و کشورش به یاد رستم قهرمان در می‌افتد بعد از سقوط حکومت ابواسحاق اینجو سلطنت به دست محمد مبارزالدین که یک شخص ظالم بود. قتل و ظلم بیش از حد نموده، ایران میدان جنگ گردید حتی دانشمندان و شاعران را به قتل رسانیدند. حافظ کسی بود که در برابری همچو وقایع مبارزه و قوت و آرامش خود را حفظ می‌کرده است. تمام این حوادث را مانند اقیانوس کوچک حقیر میدید و نظرش بیشتر به وحدت معنوی بود، اگر گاهی فکری عصیان می‌کرد و از غم زمانه بی‌قرار می‌شد باز به سکوت خاطر بر می‌گشت و با لبخند حکیمانه چنین ترنم می‌نماید:

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد  
من و ساقی به هم تازیم و بنیادش بر اندازیم

و همچنان حافظ از خواجوی کرمانی تاثیر پذیرفته علت آن که حافظ را دنباله رو خواجو در شعرش معرفی کرده، آن است که وی در مدت توقف خواجو در شیراز از او مستفید گردیده است؛ چون که دیوان خواجو را بنابر ادوار عمر و شاعری او به دو قسمت متمایز ساخته است: صنایع الکمال و بدایع الجمال. پخته ترین غزل خواجو در بدایع الجمال، که تفکرات عرفانی و حکمی خواجو در این کتاب درج گردیده است. حافظ در بسیاری از موارد واژه‌ها و بیت‌های خواجو را نیز با اندکی تغییر در غزل‌های خود آورده است. و مشابهت‌های نزدیک بعضی از اشعار حافظ و خواجو دیده می‌شود. خواجو می‌گوید:

گر شدیم از باده بدنام جهان تدبیر چیست  
این چنین رفتست از روز ازل تقدیر ما

**حافظ می‌گوید:**

در خرابات مغان ما نیز هم دستان شویم  
کاین چنین رفته است از روز ازل تقدیر ما (7 : 26)

خواجه شیراز از وارث میراث فرهنگی چند صد ساله ایران

است قبل از او غزل‌های سنتی وجود داشت، که مثل جویبار آرامی بود، از سرچشمه‌های معنی به راه می‌افتاد. با این همه وزن و قافیه یک سان گنجایش اندیشه‌های رنگارنگ حافظ را نداشت؛ اما غزل حافظ دریای جوشان و خروشان است که هر لحظه به گونه‌ی دیگر می‌خروشد و موج می‌زند و هر موجش از سوی بر می‌خیزد و به سوی دیگر راه می‌گشاید و دروازه در سینه‌ی عاشقان و دوستداران شعرش دارد که با ریختن دریای اندیشه‌های حافظ دل دردمندان را آرامش می‌دهد.

### گرایش‌های فکری حافظ

دردهای زمانه‌ی حافظ بعد از او هم پا برجای بوده و فراز و نشیبی‌های حوادث و تحولات طوری که در تاریخ می‌خوانیم جریان داشت باز هم آسیای گردون به خون بیگناهان می‌گشت. هر بار دست بدست شدن قدرت‌ها چه جان‌های بود که بر باد نمی‌رفت و چه خانمان‌های بود که ویران نمی‌شد. بدعت، تعصب و خشونت هم که عباسیان نهادند به گونه‌ی دیگر در قرن دهم ظهور کرد اگر بهانه‌ی عباسیان در سیاست، خشونت، نگرانی از قیام‌های ایرانیان یا خطر فاطمیان مصر و اسماعیلیان ایران بود که در دوره صفویه مسأله نهایت با عثمانی‌ها و ازبکان آتش تعصب و خشونت را دامن می‌زدند.

سلاطین در آن زمان دست به خشونت و بی‌عدالتی زده بودند، حتی دانشمندان و شاعران از ظلم و استبداد آن‌ها به کشورهای روم، هند و بخارا فرار کردند و طبقه‌ی شیعه را به قتل رساندند و از هیچ گونه ظلم دریغ نمی‌کردند، به دلیل این که چرا دیگران مانند آن‌ها نمی‌اندیشند و این مقدمه بود که زبان فارسی از آن شهر به دور افتاد و همان سختگیری‌ها و تنگ نظری‌ها موجب جدا شدن ماورالنهر و افغانستان، شروان و اردوان از ایران گردد.

در آن همه سال‌ها، شعر حافظ بر ذهن شاعران خراسانی تسلط داشت، الهام بخش طبع آنان بود. حکمت و اندیشه‌ی او در دل‌های آزاده گان و صاحب‌دلان موج می‌زد؛ اما در هزار گونه سخن زبان و لب خاموش بودند. و هر بار که زمینه مساعد فراهم شده آثاری می‌بینیم که ثمره‌ی بذری است که حافظ افشاند.

ترجیع بند معروف هاتف اصفهانی، یادگاری از این عصر و نموداری از حکومت انسان‌گرایی و نرم خویی با دیگر اندیشان است، بهشتی‌ست دور از آزارها که شاعران هر جا می‌روند در اقلیم عشق همه آفاق را گلستان می‌بینند از همه ذرات عالم: دیرمغان از مغ و مغ زاده و مویید و دستور در کوی باده فروش از صوامع ملکوت، نظم وحدت و دوستی و مهریانی درس انسانیت می‌شود.

ترجیع بند هاتف نمونه‌ی از آزاد اندیشی در محیط فکری روزگاری او را شاهکارهای زبان فارسی و تصویری از آزادی در فرهنگ خراسان و مایه افتخار ما در انتظار جهانیان است؛ اما نباید فراموش کرد که او در ساختن شعر جاویدانی خود از حافظ شیرازی الهام گرفته، و آن چه را که او به شیوه‌ی اطناب خود سروده، حافظ با شیوه اعجاز گونه‌ی خود نه یکبار، او بارها بیان کرده است؛ حافظ چنین گوید:

در خرابات مغان نور خدا می‌بینم  
این عجب بین کس چه نور ز کجا می‌بینم  
تو خانقاه و خرابات در میان مبین  
خدا گو که هر جا هست با اویم



چنانچه می گوید:

همه کس طالب یارند که هشیار و چه مست  
همه جا خانه عشق است چه مسجد و چه کنشت  
در عشق خانقاه و خرابیات فرق نیست  
هر جا کوه هست پرتو نوری حبيب هست  
آنجا کوه کار صومعه را جلوه می دهند  
ناموس دیر راهب و نام صلیب هست (4 : ۷۵-۷۷)

حال دل با تو گفتیم هوس است  
خبر دل شفتتیم هوس است  
طمع خام بین که قصه فاش  
از رقیبان نهفتیم هوس است  
شب قدر چنین عزیز و شریف  
با تو تا روز خفتیم هوس است

به طوری کلی باید گفت که در فراز و نشیب قرون بعد از حافظ، که شعر او سر مشق آزادگی، پاکدلی، فضیلت، روشن بینی، دوری از خامی و تعصب و بالأخره " هنر انسان بودن " است، همیشه الهام بخش شاعران و مرهم دل های درمندان و ستم دیده گان، پیام والای انسانی او همه جا بر دل های می نشست، حتی در سر زمین های دشمن (در قلمرو عثمانی) بعد از کتاب مقدس آسمانی، دیوان حافظ عزیزترین کتاب های بود و شرح های متعددی که بر آن نوشته اند موید این معنا اند و از طرف دیگر ترجمه های که از شعر او به زبان های اروپایی شده، بنا بر صنعت گری و ظریف کاری های که حافظ در شعرش کرده انتقال همه زیبایی های شعرش را به هر زبان دیگر مشکل، حتی ممتنع ساخته است. جلال و شکوه اندیشه انسانی اش جایگاه بلندی برای او در ادبیات فرهنگ جهانی فراهم ساخت.

جهان پیش از هر زمان دیگر به درس انسانیت که حافظ می دهد از بردباری و مدارا و گذشت مهربانی و فضیلت و پرهیز از خامی و تنگ نظری و کوتاه بینی و آزاری دیگران نیازمند است. حافظ جهان هستی را بر پایه مدار او گذشت استوار می داند و همیشه تاکید می نماید که از ظاهر پرستی و خودنمایی و آزار دیگران بپرهیزند؛ چون که اساس معصیت و گناه وابسته به همین کلمات است؛ حافظ می گوید:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرف است  
با دوستان مروت و با دشمنان مدارا  
مباش در پی آزار هر چه خواهی کن  
که در طریقت ما غیر از این گناهی نیست (4 : ۷۷-۷۹)

گذشته از این ها پیامی جاودانه انسانی شعر حافظ یک چهره ممتاز جهانی به او داده است. که تمام فرزند خراسان به ویژه حوزه ی زبان فارسی دری، حق دارند و تا جهان است حق خواهند داشت که در برابر جهانیان به داشتن چنین شاعری ژرف اندیش، آزاده بر خود بنالند و بنازند. شعر و اندیشه ی حافظ تراوش، چکیده ی فرهنگ درخشان خراسان و حاصل تجارب زندگی یک ملت بزرگ کهن سال حوادث دیده و فراتر از زمان و مکان و جنگ هفتاد و دو ملت و تنگ نظری فرقه ها است.

#### جمال پرستی، عشق، وحدت وجود و طبیعت

در اندیشه های حافظ شیرازی آمیزش لطیف از زیبایی های آسمانی و زمینی موجود است، چنان که وی برای وانمود کردن جمال آسمانی و زیبایی های زمینی را که موجب الهام وی می باشد، اساس قرار داده است. در واقع حافظ شاعر سیمای بود؛ ولی جای اندیشه نیست که حافظ روی همین عالم ظاهر و در وطن خود، با محبوبی از همین گوشت و پوست که ما داریم، عشق ورزیده است. آن معشوق چه شاخ نبات بوده باشد و یا جمال طبیعت که در اندیشه های وی تجسم یافته است؛

حافظ خود را در جمال طبیعت به قدری در امیخته بود مانند: صوفیان که مقام اوج معرفت را دریافته او مشاهده می کرد تماماً طبیعت در نظرش جمال و سرتاسر زیبا گشته بود، چنانچه در جمال طبیعت قابل به درجه بندی آن نبود و ماندنی قطره ی که در آب های بیکران دریا تحلیل رفته از احساس وجود مستقل بی نیاز می باشد و موجودی از موجودات عالم طبیعت شده بود. کلمه عشق که حافظ در اشعار خود بیشتر به کار برده، وسیله ای برای ابراز احساسات جمال پرستی وی می باشد؛ زیرا چنان که گفتیم حافظ اساساً الهام عشق را از مناظره طبیعی و از جمال کاینات گرفته است و این ملکه را از روز ازل به ارث برده بود.

ابریسمی به نقل از بختیاری می گوید که سراسر خواجه علیه الرحمه رنگین از شراب مست و مشحون به سخن عشق است. از عشق های مجازی و طبیعی و ذهنی گرفته تا عشق های حقیقی و افلاتونی و آسمانی؛ زیرا که آن بزرگوار در بدایت حال نه معشوق اثری و افلاکی را در آغوش داشت، نه باده ی ناب بی خودی را در جام عشقش یا ترکان پارسی گوی بود. نخستین اصل و خمیرمایه ی سخن حافظ عشق است. عشق حافظ کم کم از زمینی و بیرون گرایی به درون گرایی و ملکوتی رسیده و با رسیدن به مقصد و معبود رحل اقامت افکنده و ثابت گردیده است؛ حافظ می گوید:

عیم مکن به رندی و بدنامی ای حکیم  
کاین بود سر نوشت ز دیوان قسمتم  
می خور عاشقی نه به کسب است و اختیار  
این موهبت رسیده ز میراث قسمتم

دیگران حافظ را همیشه ملکوت دیده اند، حافظ را پر و بال فرشتگان دانسته اند که از نفس آنان ملول است، حافظ را رند، قلندر، ملامتی و بالأخره مرد کامل که می رود تا به سر چشمه خور شید برسد، شناخته اند. او را برای جامعه هم زمانش شلاق بی رحم طنز و انتقاد و مظهری مبارزه جویی گفته اند. بدین ترتیب چنین به نظر میرسد که حافظ را پیوسته در آن سوی چهره اش نگرسته ایم و می نگریم و شاید در بسیاری از موارد نیز حق داریم چنین بی اندیشیم؛ اما حافظ هر که باشد در کلامش تموج طبیعت، بی کرانه است خون سیال طبیعت در سخنش می جوشد. حافظ در کلامش از زهره و مشتری گرفته تا نسیم و توفان، بنیان و زمین، کوه ها و درخت های عظیم تا پرندگان کوچک اندام و زیبا، حباب ناچیز و شبنم بی مقدار و ذره ی که سر گردان آن هاست سود می جوید و سخنش را به مدد آن ها غنی و بیانش را موثر و تصویر گر می سازد.

در نود درصد از غزلیات حافظ طبیعت با چنان مظاهر عظیم و گسترده ای جلوه می کند که از میان شاعران فارسی سرا جز معدودی انگشت شماری هر گز کسی با این وسعت چشم

به قدر بینش خود هر کس کند ادراک

### نتیجه گیری

با پژوهش و بررسی روی موضوع دست داشته گفته می توانیم که ان لطافت و ظرافت، کاربرد واژه ها، مضمون آفرینی، و ایجاد موضوعات بکر و تازه در شعر، علاقه مندان و خواننده گان شعر حافظ را حیرت زده ساخته عجب است این شاعر در برابر وقایع خونین و اوضاع نا بسامان زمانش که سراسر ایران به خصوص فارس و شیراز دچار حملات و گیسو دارها بود و نفس آرام نمی کشید. این شاعر که کشته شدن مردم و ویران شدن خان مان ها و جنگ های مدعیان را می دید، چگونه قوت و آرامش خیال خود را حفظ می کرد؟ و چگونه از برابر این همه قضایای بی تفاوت می گذشت؟ گویا از یک ارتفاع معنوی تمام این حوادث مانند امواج کوچک اوقیانوس حقیر می دیده است و نظر او بیشتر دت اقیانوس خلقت و هدف عالی معنوی بوده است.

روح بزرگ و فکرتوانای حافظ همانا از ذوق عرفانی که ناشی از عشق ملکوتی وی بوده است که در وجود او به کمال آمده و مسلک که سنایی، شیخ عطار، مولانا و سعدی هر یک به زبان و بیان از آن تعبیر کرده بودند، در شعر حافظ به عمق تاثیر و روح تعبیر خود رسیده و مطالب را که دیگران به تعبیر گفته بودند. او در ضمن غزل های کوتاه بهتر و شیرین تر ادا کرده است.

حافظ از عشق که نسبت به حقیقت و وحدت است هر گونه خلاف و نفاق را نکوهش می کردبه ویژه از ستیزه گی های قشری و اختلافات ظاهری در عذاب و از ریا و تئویر زاهدان دروغین و واعظان و محتسبان دغل کار در رنج و اضطراب و در ژنده پوشی و قلندری تظاهر داشته سرزنش کرد و رندی را بهتر از مسلک آن ها و انمود کرده ومی گوید:

آتش رزق و ریا خرمن دین خواهد سوخت  
حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو

### سرچشمه ها

1. آشوری، داریوش. (1379). عرفان و رندی در شعر حافظ. تهران: مرکز.
2. ابریشمی، رحمت الله. (1350). کارنامه ی بزرگ داشت بزرگان علم و ادب. ایران: مشهد.
3. رستگار، منصور. (1350). مقالات درباره زندهگی و شعر حافظ. تهران: نشر دانشگاه پهلوی.
4. ریاحی، محمدمبین. (1374). گلگشت در شعر و اندیشه حافظ. تهران: علمی.
5. زرین کوب، عبدالحسین. (1374). از کوچهی رندان. تهران: سخن.
6. صدری افشان، غلام حسین. (1369). فرهنگ زبان فارسی امروز. تهران: کلمه.
7. صفا، ذبیح الله. (1389). تاریخ ادبیات ایران. تهران: فردوس.
8. قزوینی، محمد غنی. (1387). دیوان حافظ شیرازی، تهران: سفیر صبح.
9. لاهیجی، استاد کاظم. (1379). متن کامل فال حافظ. ایران: نشر روند.
10. مرتضوی، منوچهر. (1344). مکتب حافظ شناسی. تهران: طوس.
11. نیازکرمانی، سید. 1386. حافظ شناسی. تهران: پازنگ.
12. وحیدی، حسین. 1385. رند در دیوان حافظ. تهران: نشریه حافظ شناسی.

نگشوده و با آسمان و زمین نه نگر بسته است و نواهای موجود در طبیعت را نشنیده است. در عین حال هنر حافظ در آن است که او به حدی این پدیده ها را ساده و روان در شعرش می گسترده و از این برای مقاصد عارفانه و عاشقانه و هر اندیشه ی دیگری سود می جوید واقعاً حیرت انگیز است. در اشعار حافظ زیبایی های را می بینم که طنین اصوات را در گوش های مان می شنویم. در نمونه های زیر درهر بیت، پنج تا شش مظهر طبیعت جای گرفته است. بدون آن که معنای مطرح شده را در آن ها صرفاً و درهمه جا انحصار وصف و یا تصویر خود طبیعت باشد.

گرچه گرد آلود فقرم شرم باد همتم  
گر به آب چشمه خورشید دامن تر کنم (2: 92)

پرستش زیبایی عالم صنع، حسن نقاشی حافظ را به حدی اعجاب آوری بر انگیزته و از این لحاظ نیز عظمت حافظ بیشتر روشن می شود که وی اندیشه های خویش را با عواطف درونی خود پیوند نا گسستی داده و آن ها را غیر قابل تفکیک نموده است. دوکتور محمد شمس الدین علاوه می نماید که: در نظر شخصی بنده این است که حافظ در این خاصیت شعر، بی همتا است و به علت همین خاصیت یعنی به هم آمیختگی اندیشه و عواطف شعرهایش مانند ی پرده های نقاشی که در عین حال دارای حالت رویایی می باشد، جلوه می کند. غزل شیوا به مطلع ذیل تابلوی کامل است از نقاشی.

بنفشه طره مقتول خود گره می زد  
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت  
سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ  
که تا چو بلبل بی دل کنم علاج و ماغ

حافظ اجزای وجودی خود را در جمال طبیعت حل کرده بوده و به عنوان جزی از آن نه فقط پرستش کننده و رنگینی های عالم طبیعت؛ اما خود نیز جمال را خلق کرده. حافظ به طرزهای گوناگون وجود خود را در عالم زیبایی طبیعت بر جسته تر می نماید، وقتی چون در نتیجه خستگی در راه جستجوی بی پایان هدف خود، گرد از حزن و ملال به خاطری وی می نشیند و یا جمال زیبایی موقتاً از نظری وی پنهان می شود و در دوران این فاجعه نیز دل نا مراد خویش را توصیه می کند تا انگیزه جمال پرستی را رها نه سازد، حافظ خلق نمودن جمال نیروی مرموز را داشته و بدین سبب آدم مومن به داشتن قلب زیبا و اندیشه و نگاه قشنگ و عالی وی می باشد در حالت فاجعه، انگیزه جمال پرستی را بدین گونه بهبود می بخشد.

گفتیم که حافظ برای ابراز عواطف آتشین و احساسات شور انگیز خود، مواد خام را از جمال طبیعت فرا گرفته و در قالب خاطر خویش به کمک اعجاز تخیل آن را به صورت علامات اندیشه و وجدان در آورده است. علامات اندیشه عمل زمینی وی بوده و علامات وجدان عملی آسمانی و یا ماورای طبیعی وی می باشد (3: 33-35).

قسمی که در بالا گفته شده دیدگاه های متفاوت در مورد جمال پرستی و طبیعت حافظ صورت گرفت، درک معنا در ابیات حافظ کاری بس دشوار است. در مورد شخصیت متعددی وی می توان گفت که فکر اندیشه هر کس به قدری همت اوست. ادراک نمودن شخصیت عظیم و اندیشه های فلسفی و عرفانی هر هنر مند و شاعر بزرگ، مثل خواجه حافظ شیرازی آنچه که بوده دشوار است. بنده در این بحث ادعای ندارم و فقط در باره حافظ چنین می گویم:

ترا چنان که تویی هر کجا نظر ببیند